

مرور

شرایط بازتولید نابرابری

● مسئله فقر و نابرابری از مهم‌ترین مسائل حال حاضر ایران و جهان است. تجمع ثروت در دست طبقه یا قشری محدود در سال‌های اخیر به افزایش نابرابری‌ها و در نهایت گسترش فقر منجر شده است. نابرابری در شرایط نابرابر گروه‌هایی از جامعه صدایی بلند و دسترسی گسترده‌تری به منابع دارند و به‌همین‌دلیل می‌توانند فرصت‌های بیشتری برای تأمین رفاه خود داشته باشند. حال آنکه گروه‌هایی که صدای ضعیف‌تری دارند کمتر امکانی برای رساندن صدای خود دارند و ازاین‌رو گاه حتی در تأمین شرایط اولیه زندگی‌شان هم مانده‌اند، چه برسد به تأمین رفاه. چنین گروه‌هایی معمولاً برای اثرگذاری در زمینه سیاست‌های کلان نقش ناچیزی دارند که خود موقعیت نابرابر آنان را تشدید می‌کند. مطالعات گسترده درباره آثار اجتماعی نابرابری و رابطه نابرابری و آسیب‌ها و مشکلات اجتماعی نشانگر این است که نابرابری اجتماعی امتیازات اقبشار فرادست را بیشتر می‌کند و کمبودهای گروه‌های فرودست را افزایش

می‌دهد؛ برای مثال، مشکلات سلامتی در کودکان اقبشار کم‌درآمد، موفقیت تحصیلی آنان را کاهش می‌دهد و این بر سرنوشت آنها در بزرگ‌سالی تأثیر می‌گذارد و به این ترتیب نابرابری بازتولید می‌شود. همچنین اقبشار کم‌درآمد در فرآیندهای سیاسی تأثیرگذاری کمتری دارند. این امر باعث می‌شود سیاست‌ها و خطمشی‌ها بیشتر منافع اقبشار برخوردار از امکان تأثیرگذاری و لابی‌کردن اقبشاری را مد نظر قرار دهد که صدای آنها در رسانه‌ها و دستگاه‌های اداری و قانون‌گذاری شنیده می‌شود. به این ترتیب، مزایای بیشتری که به اقبشار قوی‌تر می‌رسد آنها را در موقعیتی قرار می‌دهد که دسترسی خود به خدمات و منابع عمومی را در طول زمان افزایش دهند. نمی‌توان خیلی دقیق از ابعاد این بحران اجتماعی سخن گفت. به‌تاژگی نشر آگاه‌با مدیریت علمی میرطاهر موسوی در جهت جبران این مسئله دومین گزارش وضعیت اجتماعی ایران را از سال ۱۳۸۸ تا ۱۳۹۶ با عنوان «همبستگی اجتماعی و نابرابری» منتشر کرده است. به نظر می‌رسد این کتاب محصول گفت‌وگوهای طولانی در شورای سیاست‌گذاری و کمیته علمی این گزارش بوده است. در تدوین این گزارش و برای درک و تحلیل شرایط موجود، مفهوم مرکزی وضعیت اجتماعی بی‌عدالتی، نابرابری با جهت‌گیری به‌سوی کاهش نابرابری مورد توجه قرار گرفته که از جمله علل مهم توضیح‌دهنده آسیب‌ها و مسائل اجتماعی است. این کتاب در دو جلد و هزارو

همبستگی اجتماعی ونابرابری (دوجدلی) میرطاهر موسوی

۶۶ صفحه تنظیم شده که از جمله نویسندگان آن می‌توان به پرویز صداقت، سعید مدنی قهقرخ، پرویز بیران، میرطاهر موسوی، حسین رافغر، فرشاد مؤمنی، مقصد فراستخواه، فرشید پزدانی، عباس عبدی، محمدحسین شریف‌زادگان، حمیدرضا جلالی‌پور و دیگران اشاره کرد. برای گزارش حاضر چهار کارکرد در نظر گرفته شده است: ۱) تلاش برای فراهم‌آوری و تکمیل دانش تخصصی مبتنی بر آمار و اطلاعات و رسیدن دقیق، منظم و بی‌طرفانه؛ ۲) اطلاع‌رسانی به سیاست‌گذاران، برنامه‌ریزان و دست‌اندرکاران و مدیران با دو صفت نقد و راهگشایی؛ ۳) اطلاع‌رسانی و آگاه‌سازی شهروندان و نهادهای مردم‌نهاد و به‌عنوان بخشی از زیرساخت‌های دموکراتیک و کمک به کنشگری فعال در زمینه نقد و ارزیابی و مشارکت نظری و عملی در کاهش مشکلات؛ ۴) به‌رسیمت‌شناخته‌شدن تدوین‌سیاست وبرنامه‌های اجتماعی توسط کنشگران دولتی و عرصه عمومی با اتکا بر تهیه منظم گزارش‌های ادواری و موضوعی وضعیت اجتماعی و پریمیز از تدوین سیاست‌ها و برنامه‌ها بدون استنادات واقعی و نیازهای جامعه و شهروندان، دوری‌جستن از واکنش‌های انفعالی و تأکید بر ملاحظه‌رودنها و سطوح ترکیبی کلان، میانه و خرد در شکل‌گیری نابرابری و آسیب‌های اجتماعی. به‌نقل از مقدمه کتاب «گزارش‌های اجتماعی با توضیح و تبیین شرایط و روند تحولات اجتماعی زمینه بازنگری در سیاست‌ها و خطمشی‌های اجتماعی را فراهم می‌آورد و به تبع آن مسیر برنامه‌ریزی برای بهبود اوضاع اجتماعی هموارتر می‌شود. برواضح است که برنامه‌های مداخله به‌منظور مهار و کاهش مسائل و مشکلات اجتماعی در شرایط فقدان شناخت دقیق و بی‌طرفانه و جامع، نامکنم خواهد بود.» در این چارچوب، گزارش حاضر می‌کوشد به هفت پرسش کلی پاسخ دهد: ۱) وضعیت جامعه ایران از حیث تولید و انباشت و تصویر نابرابری‌ها چگونه است؟ ۲) مسائل و آسیب‌های اجتماعی تولیدشده در سپهر نابرابری‌های موجود چگونه است؟ ۳) این مسائلی چگونه به سیاست‌های کلی توسعه و تغییرات اجتماعی مربوط می‌شوند؟ ۴) کدام‌یک از بخش‌های جامعه در معرض تهدید بیشتری قرار دارند؟ ۵) چگونه موقعیت فرودستی و آسیب‌پذیری گروه‌های مختلف اجتماعی بازتولید می‌شود؟ ۶) در وضع موجود جامعه ایران در کنار آسیب‌ها و تهدیدات، فرصت‌ها و قابلیت‌ها کدام‌اند؟ ۷) توصیه‌ها و تجویزهای حاصله از تدوین گزارش وضعیت چیست؟

اندیشه

گفت‌وگوی تامس نیل با آلن بدیو درباره مهاجران و نقش آنها در سیاست معاصر

پرولتاریای کوچ‌گر

ترجمه: سهنهد ستاری



اقدام گسترش سازمان به همه خوابگاه‌ها بود، شاید در سطح ملی که البته می‌توانست گسترشی قابل‌توجه باشد. دومین اقدام راه‌اندازی مدارس سیاسی در این خوابگاه‌ها بود. سومین اقدام، به‌دست‌گرفتن اداره تولید انبوه در کارخانه‌ها بود. و نهایتاً چهارمین و البته به نظر مهم‌ترین‌شان، ایجاد یک «شورا»ی ارگانیزاسیون پلیتیک و کارگران مبارز بود. کارگرانی که قابلیت‌های درخشان خود را در سازماندهی و طرح ایده‌های جدید نشان داده بودند، و با هم یک مسیر جدید سیاسی ایجاد کردند که حقیقتاً متکی بود بر پرولتاریای کوچ‌گر. من خیلی فعال بودم، که برخلاف توفیق این حرکت‌ها، به برخی تردیدها اذعان‌کنم. تردیدهایی درباره نوعی لختی و سکون خاص که نمی‌توانستم بر آن غلبه کنم. آخرسر احساس کردم که ارگانیزاسیون پلیتیک به یک انجمن تخصصی خوابگاه‌های کارگران بی‌اوراق بدل شده و به معنای دقیق کلمه دیگر «سیاسی» نیست. چون به نظرم یک سازمان سیاسی سازمانی است که می‌تواند همزمان چندین فرآیند را در وضعیت‌های سیاسی بسیار متفاوت پیش ببرد.

کا نسبت به زمانی که با مهاجران بی‌اوراق در حد فاصل سال‌های ۱۹۹۶ تا ۱۹۹۹ کار می‌کردید، تحلیل شما چه تغییری کرده است؟ چگونه آن رخدادها را مقایسه می‌کنید با آنچه امروز در مورد دیگر جنبش‌های «خواهان عدالت برای مهاجران بی‌منزلت» در آمریکای شمالی و به طور گسترده‌تر در اروپا رخ می‌دهد؟

آنچه در ابتدا کار ما را متفاوت می‌کرد این بود که شعارها و اقدام‌هایی که به مهاجران بی‌اوراق مربوط می‌شد فقط بخشی از یک رؤیای سیاسی گسترده‌تر بود. رؤیایی که هدف آن سیاسی‌کردن نه‌فقط پرولتاریای کوچ‌گر، بلکه کارگران کارخانه، کارکنان دون‌پایه، جوانان تحصیل‌کرده، روشنفکران و غیره بود. آن‌هم بر مبنایی جدید. چنانکه قبلاً گفتم، این پروژه تغییر کرد و غیرسیاسی شد. راستش انجمن‌های بسیاری وجود دارند که به امورات مهاجران بی‌اوراق رسیدگی می‌کنند و معلوم است که من بسیار از این قضیه خوشحالم! اما این قبیل انجمن‌ها سازمان‌های حمایتی و نماینده یک اومانیس‌مدن واقعی‌اند و نه سازمان‌هایی سیاسی که هدف‌شان تیشه‌زدن به ریشه نظام کلی مالکیت خصوصی و سرمایه باشد. اگر «ارگانیزاسیون پلیتیک» دیگر وجود نداشت، دقیقاً به‌ه این خاطر است که این سازمان شبیه به همان جنبش‌هایی شده که شما اشاره کردید. جنبش‌هایی که شعارهایشان خاص و اختصاصی

تحلیل معاصر

آنچه در همه آثار شما بیشترین ارجاع به یک رخداد سیاسی معاصر ارجاع به مهاجران بی‌اوراق هویت باشد. در کتاب «معنای سازگوری» می‌گویید بیکار مهاجران بی‌اوراق «امروز معرف مهم‌ترین مسئله در سیاست است». چرا مهاجران بی‌اوراق چنین جایگاه ویژه‌ای در آثار شما و همچنین در سیاست معاصر دارند؟

موضع من موضعی کلاسیک است: مارکس پیش‌تر از پرولترهای «دیرآمده» گفته بود که از نواحی روستایی می‌آمدند و هنوز در منطق دست‌مزد‌ها ادغام نشده بودند و به نظر او بنا بود که «هسته سخت» شورش‌های کارگران در شهرهای بزرگ باشد. باید توجه داشت که این پرولترها مهاجر هم بودند (از نواحی روستایی به شهرها مهاجرت می‌کردند)، مهاجران بی‌اوراق هویت. در واقع، حق ماندن در شهر وابسته بود به یک ورق، همان «دفترچه کارگری» و اگر کسی این مدرک را نداشت یک‌راست برش می‌گرداندند به همان جاکه که از آن آمده بود. کار منطق امپریالیستی فقط این بوده که همین نگرش قائم به کنترل پلیستی، ترژلزل و نامنمی‌شغلی، و تردید دائمی را بسط دهد به پرولترهایی که از مناطق دورافتاده‌تر آفریقا، آسیا و سایر مناطق جهان می‌آمدند. در حقیقت این‌منطق صرفاً به پرولتاریا جایگاهی بین‌المللی در کلان‌شهرهای امپریالیستی بخشید. از این‌رو، حمایت سفت و سخت از مهاجران بی‌اوراق امروزه عاملی اصلی و اساسی در سازماندهی گسترده کل پرولتاریای «کوچ‌گر» است.

ارگانیزاسیون پلیتیک‌ا

کا بنا به گزارش نشریه «دیستانس پلیتیک»، «ارگانیزاسیون پلیتیک» در سال ۱۹۸۳ تأسیس شد و نوشته‌های سیاسی خود را از سال ۱۹۸۳ تا ۱۹۹۱ در مجله «پروکه» منتشر می‌کرد. از سال ۱۹۹۲ تا ۱۹۹۹ مطالب گروه در «دیستانس پلیتیک» به چاپ می‌رسید. سؤال من این است که نوشته‌های گروه از سال ۱۹۹۹ تا ۲۰۰۷ کجا منتشر شد؟ خود شما نوشته‌ها و فعالیت گروه را در این مدت چگونه می‌بینید؟

«ارگانیزاسیون پلیتیک» پیرو یک سازمان علناً مائوئیستی بود که در سال ۱۹۷۰ تأسیس شده بود. سازمانی به نام «UCFml»، مخفف اتحادیه کمونیست‌های مارکسیست-لنینیست فرانسه. دو انگیزه کلی تغییر نام را ضروری می‌کرد، یکی اینکه ارجاع به مائوئیسم و مارکسیسم-لنینیسم بی‌شک زیادی کلاسیک بود و با گروه‌های متعصب هم سخت‌رود بوده بود، و دیگر اینکه آن‌طور که باید نوآوری سیاسی خاص ما را برجسته نمی‌کرد. خصوصاً اینکه هدف ما دیگر تشکیل فوری یک حزب برای «نمایندگی» طبقه کارگر نبود. اما تا آنجا که من به مربوط می‌شود، همیشه توجه داشته‌ام که باید یک بیوستگی عمل سیاسی بین این دو وجود داشته باشد و معتقدم که تغییر نام چندان ضروری نبود.

پایان کار «ارگانیزاسیون پلیتیک»

کا چرا گروه در سال ۲۰۰۷ از هم پاشید؟

در سال ۲۰۰۷ دیگر خبری از اتحاد و کار سیاسی

متمركز در مقیاسی بزرگ نبود، چندان که بتواند یک

سازمان ملی را سر پا نگه دارد. شخصاً، تا آنجا که به

من مربوط می‌شود، باید بگویم که فعالیت «ارگانیزاسیون

پلیتیک» در هر صورت از سال ۲۰۰۰ فته‌رفته محدود

و محدودتر شد: در واقع، عملاً فقط در خوابگاه‌های

کارگری کارگران بی‌اوراق آفریقای فعالیت داشت.

سازمان فعال در واقع سازمانی بود که نامش «سازمان

کارگران بی‌اوراق خوابگاه‌ها و سازمان سیاسی» بود. اما

در اینجا «سازمان سیاسی» دیگر چندان معنایی نداشت.

برای اصلاح این وضع چهار اقدام می‌شد کرد. اولین

شده و بر یک ایدئولوژی کلی استوار نیست - یعنی آنچه سابقاً «اولویت منظر امر کلی» می‌نامیدیم.

مرزها

کا در یکی از مصاحبه‌های قبلی‌تان گفته‌اید که طرفدار محوشود دولت و برجیدن مرزها هستید. با این حال، از نظر استراتژیک، شما می‌گویید «ما نخست باید به این مسئله بپردازیم که با مردمی که ساکن اینجا هستند چه کنیم؛ بعد با کسانی که می‌خواهند ساکن اینجا باشند چگونه برخورد کنیم؛ و بالاخره اینکه وضعیت کشور‌های مبدأ که آنها را مجبور به ترک کرده چیست. هر سه مسئله باید مورد توجه قرار بگیرد، ولی درست با همین ترتیب.» برای آنهایی که معتقدند باید همزمان درگیر هر سه شکل بیکار شویم وگرنه هرگز از مسئله اول هم پا فراتر نخواهیم گذاشت، چه حرفی دارید؟ برای مثال، گروه کانادایی «هیج‌کس غیرقانونی نیست» می‌خواهد همزمان با هر سه سطح درگیر شود.

بله، می‌توان در هر سه مسیر وارد عمل شد. اما، در آخر، شما به ضرورت مواجهه مستقیم با کشورهای نیمه‌استعماری - که پرولترهای کوچ‌گر (من نام «مهاجران» را ترجیح می‌دهم) از آنجا می‌آیند -

دولت‌های امپریالیستی و شرکت‌های چندملیتی بزرگ می‌رسید. چطور می‌توانیم هر سه سطح را همزمان دنبال کنیم بدون اینکه به پروژه یک سازمان سیاسی در سرتاسر جهان بپردازیم که آشکارا در تخاصم واقعی یا هژمونی سرمایه‌داری قرار دارد که خودش هم جهانی است؟ و چنین پروژه‌ای مستلزم این است که آن به اصطلاح «درواهی» چنین‌ها یعنی درواهی سرمایه‌داری و کمونیسزم را دوباره احیا کنیم، و اینکه همه مبارزات محلی با همین معیار نهایی قابل‌سنجش است: این مبارزات کدام راه را در پیش می‌گیرند؟ مارکس همیشه به این می‌اندیشید که یک سازمان سیاسی پرولتری باید یک سازمان کمونیستی بین‌المللی باشد. این حرف امروز بیش از زمان خود مارکس حقیقت دارد! ولی ما کجا و چنین سازمانی کجا.

سیمای مهاجر/کارگر

کا سؤال بعدی درباره سیمای مهاجر/کارگر است. «ارگانیزاسیون پلیتیک» در «دیستانس پلیتیک» به صراحت می‌نویسد که

یکانه سیمای سیاسی نه مهاجر یا مهاجر بی‌اوراق بلکه سیمای کارگر است. اما جنبش‌های خواهان عدالت برای مهاجران به‌منظور مقابله با استفاده

تبعیض‌آمیز بسیاری دولت‌ها از اصطلاح مهاجر ترجیح داده‌اند سیمای مهاجر را به سیمایی

مرور

تاب‌آوری در شهرها

● دانستن اینکه چطور، در چه شرایطی و با توسل به چه روایت‌هایی، شهرها و ساکنانش موفق شده‌اند بعد از تحمل دوره‌ای تلخ و جراحی‌بار از ناکامی‌ها و فجایع طبیعی و انسانی همچون جنگ و آتش‌سوزی و سیل، دوباره قد راست کنند، ضرورتی انکار‌ناپذیر به نظر می‌رسد. کتاب «شهرها با کدام روایت از پس فاجعه بر می‌آیند» با عنوان اصلی «شهر از نو» نشان می‌دهد که «تاب‌آوری» و بازسازی شهرها با عوامل فراوانی ارتباط دارند. از آنها تأثیر می‌گیرند و بر آنها تأثیر می‌گذارند. مقالات «شهر از نو» هر کدام نویسنده‌ای مجزا دارند و تنها مقاله ابتدایی و انتهایی از ویراستاران اصلی کتاب است. در این دو مقاله، لارنس جسی، ویل و توماس جی. کامپلانا شرح و توضیحی درباره فاجعه و تاب‌آوری و معانی، اشکال، اصول و مضامین هریک از آنها می‌دهند و شش مقاله میانی کتاب نیز با پیش‌کشیدن نمونه‌های تاریخی و مشخص مردمان، حکومت‌ها، مدیریت‌ها و شهرها تاب‌آوری را در گذر سال‌های سخت می‌کاوند و مفهوم آن را در قالب و گستره تاریخ می‌خوانند. هر کدام از مقالات کتاب، با مرور شهرهایی که در دوره‌های تاریخی مختلف بخش زیادی‌شان نابود شده یا تجدیدی جدی را تجربه کرده‌اند، به مخاطب نشان می‌دهند که منظور از تاب‌آوری چیست و چرا روایت پس از فاجعه بسیار اهمیت دارد. مقاله کوین‌رزور با پیش‌کشیدن دو مثال کلاسیک آتش‌سوزی سال ۱۸۷۱ شیکاگو و زمین‌لرزه سال ۱۹۰۶ سانفرانسیسکو، داستان استقامت شگفت‌انگیز شهرهای آمریکایی را در مواجهه با انواع و اقسام آتش‌سوزی‌ها و سیل‌ها تقریباً ۴۰درصد از جمعیت جهان است، به هیچ وجه خدش را جزئی از مهاجران نمی‌شناسد. امروزه طبقه متوسط را ملت‌گرایی، خصومت با خارجی‌ها، نژادپرستی و بیگانه‌هراسی اغوا کرده است. بر این باورم که ما باید در مقابل همه اینها یک سیمای کلی و البته ایجابی‌تر از «مهاجر» که صرفاً سیمایی موقت و عملی است قرار دهیم. باید گفت که امروزه یک پرولتاریای کوچ‌گر بزرگ وجود دارد، که سرمایه‌داری امپریالیستی آن را به وجود آورده و هدف ما این است که این پرولتاریا متحد و با اقلیتی از طبقه متوسط جهانی سازماندهی شود (در عمل، عمدتاً روشنفکران و جوانان).

استراتژی، تجویز در برابر آینده‌نگری

کا سؤال آخر درباره استراتژی است. آدم وقتی «دیستانس پلیتیک» را می‌خواند به نظرش می‌رسد که بیشتر کار «ارگانیزاسیون پلیتیک» متمرکز بوده بر تظاهرات عمومی و تجویز دستورالعمل‌هایی علیه دولت. نظر شما درباره این دستورالعمل‌ها چیست و البته درباره گروه‌های خواهان عدالت برای مهاجران نظیر گروه آثاربشیتی «هیج‌کس غیرقانونی نیست» در نظرش، موانعی که می‌کوشد یک شهر «همبسگی»

یا به تعبیر خودشان «مامن» بسازند - شهری که در آن هیچ یک از مدارس، پناهگاه‌های زنان، بانک‌های غذا، درمانگاه‌ها و حتی پلیس شهر به این منزلت اجتماعی کسی نمی‌پرسند و مهاجران بی‌اوراق می‌توانند از همه خدمات رایگان استفاده کنند. آیا مبارزه سیاسی ما صرفاً محدود به صدور دستورالعمل‌هایی علیه دولت است و امید به اینکه آنها قوانین را تغییر دهند؟ به نظر‌تان این قبیل تلاش‌های آینده‌نگر مهم نیست؟

این یک بحث قدیمی است. هواداران قرن نوزدهمی کمونیسم اوتوپیاایی پیش‌تر از این مسئله که ایجاد «شهرهای عادلانه» ضروری است اندیشیده بودند و در این راه کوشیدند، به خصوص در آمریکای لاتین. من شخصاً به چیزی شبیه این باور ندارم. امروز سرمایه‌داری همه‌چیز را در ید خود دارد و همه فضاها را در بر گرفته است. بین کار «رادپوه‌های آزاد» دهه هفتاد به کجا کشید، چه بر سر تلویزیون آمد، و بعد هم چه بلایی سر اینترنت آمد (که اکنون ابزاری است در دست میثیادرها و نیروهای پلیس). بین چطور تکنولوژی خردمانی استارت‌آپ‌ها یا غذاهای ارگانیک، به محض اینکه کارشان گرفت، خیلی طبیعی بدل شدند به هیولاهای تجارت. نکته مهم این است که در مقیاسی وسیع، ما باید دیکتاتوری مالکیت خصوصی را در تمام جنبه‌های زندگی اجتماعی در کم شکنیم. مارکس در مانیفیست کمونیسم گفت همه حرف‌هایش را می‌توان در یک شعار خلاصه کرد: «الفای مالکیت خصوصی». برای این کار، ما هنوز به وجود یک سازمان قوی در سطح سیاره زمین با مرکزیت پرولتاریای کوچ‌گر نیاز داریم (از همین‌جاست اهمیت تعیین‌کننده مهاجران) نه برای اعتراض موقت بلکه برای هدف واقعی مقابله با دولت و گسستن از قدرت. بی‌شک راه درازی در پیش است. اما در هر صورت می‌خواهم دوباره تأکید کنم که هر گونه تلاش برای متحدکردن توده‌های پرولتاریای کوچ‌گر کاری بحق و سودمند است، حتی اگر ناکافی از آب درآید و به مبارزاتی که این نوع مبارزه را پیش می‌برند درود می‌فرستم، هر کجا که هستد.

منبع: Philosophy Today

پی‌نوشت‌ها:

۱. L’Organisation Politique سازمانی است مابعد

حزبی که به مداخله مردمی مستقیم در طیف وسیعی

از مسائل، از جمله مهاجرت و کار و اسکان می‌پرداخت.

این سازمان نقش مهاجران بی‌اوراق را برجسته می‌کرد و

تأکید داشت آنها را باید در درجه اول کارگر در نظر گرفت

نه مهاجر. بدیو از مؤسسان این سازمان است. نشریه

«دیستانس پلیتیک» ارکان رسمی این سازمان بود.

۲. بانک‌های غذا (food banks) سازمان‌هایی

غیردولتی هستند که در سراسر دنیا با هدف جلوگیری

از اسراف غذاهای آماده و بسته‌بندی و توزیع غذا میان

نیازمندان برای مبارزه با گرستگی تأسیس شده‌اند.

شهرزاد نو

لارنس جی. ویل
و توماس جی. کامپلانا

ترجمه: نویدپور محمدرضا

ناشر: اطراف

قیمت: ۳۸۰۰۰ تومان

است. او با پژوهش گسترده‌اش مخاطب را به دوران جنگ سرد و شهر برلین می‌برد که جدل‌های ایدئولوژیک به دو بخش جداافتاده و تفکیکش کرده بودند. کدام بخش وارث و حافظ فرهنگ ملی آلمان بود؛ شرق یا غرب؟ هر دو در پی احیای میراثی ملی بودند که به‌ظاهر به دست نازی‌ها تحریف شده بود اما بنا دو رویه، دو استراتژی و دو ایدئولوژی کاملاً متفاوت. مقاله قد تاب‌آوری و بازسازی را در کارزار نامدین جنگ سرد روایت می‌کند و تأثیر نیروهای کلان سیاسی بر معضاری و برنامه‌ریزی شهری را نشان می‌دهد. مقاله کلدمن داستان بازسازی ورشو توسط صاحبان تازه‌اش را بازگو می‌کند، ویرانی ورشو بهترین فرصت برای ساخت یک پایتخت سوسیالیستی و بازتعریف هویت لهستانی در پیوندد و همراهی با اصول سوسیالیستی بود. از این لحاظ، دوره موسوم به «رنالیسم سوسیالیستی» دوره‌ای کم‌نظیر در تاریخ تاب‌آوری و بازپایی شهرها در قرن بیستم است؛ اینکه چطور ایدئولوژی یک حزب می‌تواند تمام برنامه دوباره‌سازی یک شهر را تحت‌الشعاع قرار دهد. سیاست کلی حزب کمونیست در مواجهه با هسته تاریخی آسیب‌دیده شهر نه مرمت مویه‌موی آن، که بیشتر گونه‌ای بازسازی مطابق با آموزه‌های رئالیسم سوسیالیستی بود. جولی بی. کرشام و دزیره سیدورف در پژوهش خود به مفهوم تاب‌آوری در گرینیکا بعد از بمب‌گذاری دوران جنگ دوم می‌پردازند که چگونه ساختمان‌ها از نو برپا می‌شوند اما الیتامی در کار نیست و تروما، عمیق و دامنه‌دار و نسل‌به‌نسل منتقل می‌شود. مقاله با پیش‌کشیدن دو مفهوم تاب‌آوری عاطفی و تاب‌آوری فرهنگی بر اهمیت خاخره و یادسیاری از یک‌سو و نمادها و سنت‌ها از دیگر سو تأکید می‌کند و معنای راستین بازیابی را در تحقق همه‌جانبه سوبه‌های تاب‌آوری می‌جوید. سرانجام ویلیام فولتن با تغییر مقیاس از شهر به سمت اجتماعات محلی و تأکید روی شورش‌ها و ناآرامی‌های داخلی با توجه به ناآرامی‌های مدنی سال ۱۹۹۲ در لس‌آنجلس بر قسمت تازه‌ای از تاب‌آوری نور می‌تاباند. در اینجا، قربانیان و خاطیان در مجاورت یکدیگر زندگی می‌کنند، خوسونت اغلب درون محله‌های محنت‌زده اتفاق می‌افتد و بازیابی نه تنها مستلزم بهبود خرابی‌های کالبدی که نیازمند رفع بی‌اعتمادی‌های عمیق و ریشه‌دار است.